

ماموریت کابل - 6

نویسنده: الکساندر برنز
برگردان: دکتر لعل زاد
لندن، نومبر 2014

پیشگفتار برگردان: الکساندر برنز در اواخر سال 1836 از طرف ایرل اکند گورنر جنرال هند دستور می گیرد تا "ماموریت کابل" را به عهده گیرد. موصوف در راس هیئتی بتاريخ 26 نومبر با کشتی از بمبئی حرکت کرده و بتاريخ 13 دسمبر وارد خشکه در سند می شود. در روز نو سال 1837 به تاتا رسیده و بتاريخ 18 جنوری به حیدرآباد می رسد. بتاريخ اول مارچ به میتانی رسیده، بتاريخ 30 مارچ از خیرپور حرکت نموده و به روری بکهر پیشروی می کند. اتک را در ماه اگست عبور نموده و وارد پشاور میشود.

در ماه سپتمبر به ننگرهار رسیده، بتاريخ 20 سپتمبر 1837 وارد شهر کابل شده، با شکوه و جلال بزرگ توسط اکبرخان پسر امیر دوست محمد مورد پذیرائی قرار گرفته و داخل بالاحصار میشود. پس از هفت ماه بودوباش، بتاريخ 26 اپریل 1838 شهر کابل را ترک نموده، بتاريخ 30 اپریل به جلال آباد رسیده، مورد پذیرائی گرم اکبرخان قرار گرفته، از طریق دریای کابل به پشاور برگشته، بتاريخ 17 جون وارد لاهور شده و به اینترتیب، ماموریت او در کابل به پایان میرسد. این گزارش یا اثر درواقعیت، سفرنامه دوم او است که در سال 1841 بنام "کابل" در لندن به نشر می رسد و فکر می شود که پس از "گزارش سلطنت کابل" توسط الفنتون، یکی از با اعتبار ترین مآخذ در مورد امارت کابل در آن زمان باشد:

گفتگو با دوست محمد خان

ما بتاريخ 21 سپتمبر دریک محضر رسمی به حضور امیردوست محمد خان پذیرفته شده و من اعتبارنامه خود از گورنر جنرال هند را برایش تسلیم کردم. پذیرش او تمام آنچه بود که من توقع داشتم. من برایش گفتم که با خود بعضی از نایاب های اروپا را منحیث هدیه برایش آورده ام: او فوراً جواب داد که خود شما از جمله نایاب ها بوده و تماشای آنها او را بسیار خوشحال ساخت (من مرهون دوست عزیزم لتنانت جاز راتاری از ان. آی. دوم بنگال بخاطر تصویر دوست محمد می باشم که شباهت عجیبی با او دارد). او با دیدن آقای گونزالویز رسام ما پرسید که کدام کشورها را دیده و با شنیدن اینکه او یک پرتگالی است، سوالات زیادی در باره قدرت موجود و دورنمای آن ملت پرسان کرد. وقتی او شنید که پرتگالی ها با هندی ها از دواج متقابل کرده اند، او گفت، در اینصورت اروپائی خواندن آنها از بین رفته و سقوط آن ها حتمی است. ما از محضر امیر به پیش نواب جبارخان رفته، او مرا در گرمابه خود پذیرفته و به ناشتا دعوت کرد. وقتی از طریق شهر می گذشتیم، مردم صدا می کردند، "متوجه کابل باشید!"، "کابل را ویران نکنید!" و ما به هر جای این محل زیبا و شلوغ میرفتیم، با خوش آمدید قلبی مواجه می گشتیم. ملاقات های ما بزودی توسط امیر و نواب بردارش نتیجه داد. قدرت افراد را غالباً فاسد می سازد، اما در مورد دوست محمد (طوریکه معلوم می شود)، نه افزایش قدرت و نه لقب جدید امیر، هیچگونه صدمه و آسیبی به او نرسانده است. او حتی نسبت به دفعه پیش که او را دیده بودم، بیشتر مواظب و سرشار از اطلاعات معلوم می شود. او در جواب سوالات من راجع به نسب یهودی افغان ها گفت که، "چرا ما زن برادر خود را می گیریم و به دختر خود میراث نمی دهیم؛ لذا، ما چرا اولاد اسرائیل نباشیم؟" (پس از آن کتابی را یافتم، بنام "مجموعه انساب" که نشان دهنده نسب یهودی افغان ها بوده و گفته می شود که عرض بیگی حاجی فیروز در هرات دربر گیرنده جزئیات شجره نسبی در عین موضوع می باشد). امیر با صحبت بعدی در باره قانون انگلیس در مورد میراث و سهم دختر با پسر گفت که این باید از احترام عیسویان به مریم باکره منشا گرفته باشد. من لازم ندانستم از مقررات دادگاه برای او اطلاع دهم و نیازی نیست آنقدر عمیق رفته و دلیلی برای یک اقدام عادلانه معمولی پیدا کنیم.

وضع کابل

مشکل است بدون ذکر چند کلمه در باره وضع جوانب در کابل پیش رفت: من با حذف آن در قابل فهم ساختن گزارش خود ناکام خواهم بود. پس از جنگ جمروود با سیکه ها، هر دو جانب از منازعه دست کشیده و موجودیت برتانوی ها اثرات خوبی بالای پایان وحشت جنگ داشته است. با آنهم وقتی پارس ها بالای افغانستان در غرب حمله نموده و هرات را محاصره کرده، آرامش در شرق بندرت میتواند وجود داشته باشد و طوریکه معلوم است، آنها فقط در اثر نمایش حقیقی نیروی ما در خلیج پارس و متعاقباً تهدید حکومت برتانیه عقب نشینی خواهند کرد. این اوضاع تاثیر زیان آوری بالای کابل داشته و با موجودیت یک اجنت روسی که

چندی پس از رسیدن من به کابل آمده، بیشتر افزایش یافته است. تشویش دوست محمد خان در شرق کم شده، اما در غرب افزایش یافته است؛ در این وضع، امیدواری او چنان تغییر کرده که نتیجه نهائی آن بیگانگی و دوری از حکومت برتانیه بوده است. برای معلومات کسانی که علاقمند شرایط دقیق و روابط کابل اند، طوریکه این حوادث جریان دارد، من سکیچ استخراج شده از آثار مطبوع حکومت را ضمیمه نموده ام (ماموریت کابل 1 دیده شود).

شمیمی

یکی از اولین درخواست های که ما از نواب اخذ کردیم، تقاضای او برای تهیه یک مقدار سیم پلاتین برای او بخاطر کمک در مطالعات او در شمیمی بود. با استفاده از این فرصت خواستم در باره وضع ساینس آنها کاوش کنم که همیشه دارای چنین طرفداران زیاد در بین افغان ها بوده و بیدرنگ با چندین طریقه طلاسازی آشنا شدم که یکتعداد اشخاص ماهر، استخدام کنندگان ساده لوح خود را فریفته اند. یکی از اینها، گذاشتن مخفیانه یکمقدار طلا در داخل ذغال است که پس از تبخیر سیماب، یک فلز قیمت بها باقی مانده، باعث خوشی مدعیان عقل (ابلهان) و فریفتن برای مصارف بیشتر می شود. طریقه دیگر، پرکاری طلا در یک نل (لوله) و بستن انجام های آن با موم است؛ با این میله مواد در کوره (ظرف مخصوص ذوب فلز) شور داده شده و نتیجه مطلوب بدست می آید.

شمشیرهای با ارزش

ما دلایل زیادی داشتیم که افغان ها را در شمشیرزدن نسبت به مطالعات کیمیاوی ایشان تحسین کنیم. چند دانه تیغ (شمشیر) مرغوب جهت آزمایش ما توسط یک بیوه پیر فرستاده شد که شوهرش یکی از بزرگان قبلی درانی بوده است. یکی از این شمشیرها 5 هزار روپیه و دو عدد دیگر هر کدام 1500 روپیه قیمت داشتند. شمشیر اولی اصفهانی بوده و توسط شخصی بنام زمان، شاگرد اسد و یکی از بردگان عباس بزرگ ساخته شده است. تیغ آن از چیزی بنام "فولاد اکبری" ساخته شده و مربوط غلام شاه کالورای سند بوده که نامش در بالای آن درج بوده و از آن مملکت در جریان جنگ های مدد خان آورد شده است. علت اصلی ارزش زیاد این بود که آب را میتوان در بالای آن مانند یک نخ ابریشمی در طول تیغ رد یابی کرد. اگر این آبداری با یک خط منحنی یا مقاطع می بود، شمشیر را نسبتاً بی ارزش می ساخت. دومی نیز یک شمشیر پارسی آبدار بنام "بیگمی" بود. خطوط آن بطور مستقیم پائین نرفته و مثل یک پارچه ابریشمی آبدار موجی بود. نام نادرشاه در بالای آن حک شده بود. سومی به نام تیغ خراسانی "قره" (سیاه) و آبدار "بدر" بوده که از قزوین آورده شده است. در بالای این شمشیر هیچ خطی (مستقیم یا موجدار) وجود نداشت، اما با نقاط سیاه خالدار ساخته شده بود. تمام این شمشیرها سبک و متوازن بوده و با ارزش ترین آنها منحنی ترین آنها بود: فولاد هر سه شمشیر مثل زنگ صدا داده و گفته می شود که با گذشت زمان بهبود می یابد. یک طریقه آزمایش اصلیت شمشیر اینستکه میتوان در بالای آن با طلا نوشت؛ طریقه های دیگر (بصورت دقیقتر)، قطع یک استخوان بزرگ و بریدن یک دستمال ابریشمی است، و قتی که به هوا انداخته شود.

بازدید کوه ها

پس از غوغای نان شب، پذیرش بازدید کنندگان و بررسی کارها مصمم شدیم از دامنه های کوههای مشهور کوهدامن و کوهستان دیدن کنیم که در شمال کابل قرار دارند. امیر به آسانی اجازه بازدید اعطا فرموده و یک فرد با نفوذ را برای رهنمائی و حفاظت ما تعیین کرد، زیرا چندین بخش آن و بخصوص شمال دریای غوربند یا آنچه بنام کوهستان خاص خوانده می شود، در این اواخر زیر تابعیت آورده شده است. ما در صبح 13 اکتوبر از کابل حرکت کرده و در کاریزمیر (به فاصله حدود 15 میل) توقف کردیم که از آنجا می توانستیم در یک فاصله مه دار، یک چشم انداز وسیع از باغ های امتداد داشته به طول 30 یا 40 میل و عرض نیم آن را ببینیم که توسط هندوکش (پوشیده با برف سپید) پایان می یابد. روز بعد به شکر دره رسیدیم، جائیکه یک باغ شاهی وجود دارد، اما حالا در یک حالت فرسوده قرار دارد. سفر بعدی ما به کاهدره و بعداً به استالف (محل جاذبه بزرگ) بود. هیچ توصیف نوشتاری نمی تواند این مملکت دوست داشتنی و دلپذیر را به درستی انجام دهد. ما در سراسر مسیر خویش در بین باغ و بوستان های قشنگی درنگ می کردیم که کنارهای آن با نباتات و گلهای وحشی پوشیده شده، تعداد زیاد آنها در اروپا وجود داشته و بصورت وافر در حواشی جویبارهای بیشمار وجود داشتند که وادی را قطع می کنند.

منظره قشنگ (استالف)

جاده ها توسط درخت های با شکوه و مرتفع چهارمغز سایه شده که باعث پنهان نمودن اشعه آفتاب گردیده که در این اقلیم هرگز بی قدرت نیست. هرکوه (تپه) با یک عرصه جنوبی دارای تاکستان انگور بوده، کشمش ها در بالای زمین ها انداخته شده و یک رنگ خفیف بنفش به کوه ها داده است. نغمه سرایانی برای حیات بخشی صحنه وجود دارد، اما اکثریت ایل های بالدار به اقلیم های گرمتر پرواز کرده اند. سردی هوا که باعث کوچ آنها شده، برای ما فرح بخش و دلپذیر بوده و باعث افزایش لذت ما شده بود. با آنها، من باید نه در باره جزئیات این مملکت جذاب صحبت کنم و نه باغ های بسیار مشهور استالف به کمک من ضرورت دارند که برتری خود را به نمایش بگذارند. ما قرارگاه خود را در یک جانب وادی برپا کرده و مستقیماً به مقابل ما، به فاصله حدود یکهزار یارد، شهر استالف به شکل یک هرم، بالکن در بالای بالکن قرار داشته و یک زیارت در میان گستره درختان چنار آن وجود دارد. در بین ما یک وادی عمیق و باریک قرار داشته و در پائین آن یک جویبار شفاف، سریع و آهنگین جریان دارد که در هر دو جانب آن با غنی ترین باغستان ها و تاکستان ها پوشیده شده است. با دیدن پایان جریان، دره بتدریج باز شده و در پیش روی چشم، یک جلگه وسیع پر از درختان، سرسبزی و قلعه های برجدار را به نمایش می گذارد: در ماورای تمام اینها، کوههای سنگی با برف های تازه دیروزی در بالای آنها دیده می شود؛ در بالای اینها باز هم برج جاودانی قله های برفی هندوکش وجود دارد. منظره نه تنها والا و بزرگ، بلکه قشنگ و دلربا نیز بود. برگ های زرد پائیزی در نسیم خش خش نموده و آب های شفاف با جریان سریع از بالای سنگ های ناهموار و سروصدای جریان می کردند که به قله وادی می رسید. تیمپه تیسالیان هرگز نمیتواند چشم های یک آیونیائی را نسبت به استالف خشنود سازد که برتانوی بوییتان را خشنود ساخت. مردم شهر خود را به افتخار بازدید کنندگان در شب چراغبندها کردند. این امر تاثیر قشنگی داشت، اما قشنگی هنر آنها به نظر ما نمی تواند با زیبایی طبیعت قابل مقایسه باشد. اما نه برای رهنمایان ما: آنها اعلام داشتند که استالف همیشه محل خوشگذرانی بوده و بدون شراب نه تنها چراغ بندان آن ارزش خود را از دست میدهد، بلکه طبیعت آن هم ارزشی ندارد. لذا ما چند بوتل شراب فرستادیم که آنها مفصل ترین لذت خود را بردند، با وجودیکه "محتسب"، پاسبان ارشد کابل نیز حضور داشت. من روز بعد او را بخاطر این سرکشی از قوانین مذهبی اش مشمول جریمه ساختم. او استهزای مرا با متانت بزرگی تحمل نموده و با وقار قهرمانانه ساختگی جواب داد، "پروردگار من، چه کسی بر من شک می کند، - بر من، محتسب، - بخاطر غرق شدن در شراب؟ وظیفه من اصلاح اخلاق دیگران است".

دشمنی در بین تاجیک ها

جای تاسف عمیق است که این مملکت قشنگ توسط یک نژادی از مردمان چنان یاغی و کینه جو مسکون شده، طوریکه تاجیک ها در اینجا خود را اینطور به اثبات رسانده اند؛ با وجودیکه، بصورت عام و در سراسر افغانستان، همین تاجیک ها صلح آمیز ترین طبقات مردم را تشکیل می دهند. اما در اینجا دشمنی- خونین ایشان بی پایان است: یک هفته بدون نزاع یا کشتار نگذشته و برای من از طرف بهترین مراجع اطمینان داده شد که یک مرد غالباً در برج خود برای دو یا سه سال از ترس دشمنان خود محصور مانده، خانم او مراقبت اموال او را به دوش گرفته و وظایف او را اجرا می کند؛ در بعضی موارد، این مدت به 8 تا 10 سال دوام کرده است. بندرت میتوان مردی را دید که بدون محافظت یک بخش از طایفه اش برای شستشو و شکار برود و یا سوار شود. در این اواخر، یک حکومت قوی در بعضی موارد این تلخی و خشونت را نرمتر ساخته؛ اما انتقام خون را که قوانین اسلامی اجازه می دهد، بصورت کشنده این عادات خون آشامی را دایمی ساخته است. شعار و قانون ایشان "خون در بدل خون" است؛ از آنجائیکه آنها هنوز این رسم را سخت پیروی می کنند، هر عمل تازه خشونت باعث افزایش دشمنی ها شده و بدبختی حاصله از آن را باز هم گسترش میدهد.

خصوصیات این مردم

اطفال متولد از مادران مختلف و یک پدر بندرت دوستان صمیمی اند؛ واژه یگانه "تربور" در بین ایشان به اندازه کافی معنای دوگانه پسر کاکا و رقیب را دارد. هر وقتی یک اغتشاش بوجود می آید، رسم حکومت اینستکه خاین را تبعید و "تربور" یا پسر کاکای او را ترفیع میدهد تا به عوض او حکومت کند. اگر شما از بومیان کوهستان بپرسید که چرا چنان عادات خراب در بین شان رواج دارد، آنها به تلخی می گویند که علت آن حرارت رژیم غذایی توت است - این میوه خشک شده، آرد گردیده و غذای عمومی مردم می باشد. این مردم از اعتبار بهترین سرباز پیاده افغانستان برخوردار بوده و همگان گفتند که آنها شایستگی این امتیاز را دارند. آنها یک نژاد سالم و خوش قیافه و همچنان عاشق ورزش و جنگ اند. به هنگام ضرورت بتعداد 20

هزار آنها به میدان برآمده و با تفنگ های چقماقی مجهز می باشند. دوست محمد در بالای آنها با یک میله آهنین حکومت نموده و تعداد زیاد مردان مهم آنها را اعدام کرده است. برای تعداد زیاد آنها که استقلال و آزادی غیرقانونی عزیزتر از ملکیت ایشان است، به عوض اینکه تابع هرگونه نظم حکومتی در دره های کوهستانی بومی خویش باشند، از مملکت فرار کرده و حالا در بین مزرعه های مرداب کندز و بلخ مشغول زراعت بوده و داوطلبانه خود را در معرض فقر و تنگدستی قرار داده اند. در زمان های گذشته، نادرشاه گفته که با یک باج 300 حلقه- خیمه از دورننه (یکی از نواحی ایشان) راضی بوده است؛ شاهان کابل این مملکت را زیر تصدی سهل بزرگان ایشان قرار داده و خود را با خدمت نظامی مردم راضی ساخته است. رئیس فعلی کابل برخلاف، بخاطر نگهداری قدرت خود مجبور بوده تعداد زیاد قلعه های ایشان را تخریب کرده که بصورت خوشه در سراسر وادی گسترده بوده و مشتاق تبدیل باشندگان به شهروندان دولت است. ما در مسیر برگشت از استالاف از طریق استرغچ، سنجدره، توپدره، سیاران و چاریکار گذشتیم؛ چاریکار دارای یک بازار کلان بوده و حدود 10 هزار باشنده دارد. تمام این محلات بصورت درست توسط امپراتور بابر توضیح شده است. این محلات توالی وادی های جداگانه در قاعده کوه های مرتفع، درخشان و چندین شاخی است که تشکیل کننده یک تناقض زننده در مقابل زمین لختی است که آنها را جدا ساخته و کوههای لخت تری که در بالای آنها صعود نموده است. در هر جائیکه طبیعت یا دست آدم توانسته آب فراهم کند، در آنجا باغها و بوستان ها دیده می شود؛ آب اضافی که به پائین وادی جریان می یابد، محصولات غنی غلات را تغذیه میکند.

کوتل هندوکش

چاریکار در مسیر جاده عمومی در بین کابل و ترکستان قرار داشته و ما مسافران زیادی را دیدیم که با عجله در بین هر دو محل رفت و آمد دارند، زیرا زمستان پیش رو بزودی راه های تمام مسافران را می بندد. گفتگو با این مردم چنان کنجکاو دکتور لیچ و دکتور لارد را برانگیخت که تصمیم گرفتند به کوهها بالا شده و کوتل معروف هندوکش را امتحان کنند. آنها این کار را با شیوه رضائیت بخش از طریق مسیر وادی های غوربند و کونشان شروع کردند، اما ملبس به شیوه آسیائی و تحت رهنمائی حیات قافله باشی دوست معتمد ما. آنها دریافتند که کوتل حقیقی حدود 15 هزار فتن ارتفاع دارد که کمی کمتر از ارتفاع مونت بلانک است. آنها بتاريخ 19 اکتوبر به آنجا رسیده و دریافتند که در ده روز آینده توسط برف مسدود میشود و پس از آن تا بهار هیچ کاروانی نمی تواند عبور کند. سربالائی تا محدوده 12 یا 15 میل از قله آن بسیار تدریجی بوده و تا یک میلی کوتل نیز مشکلات قابل ملاحظه بنظر نمی رسد. مسیر بعدا بسیار میلانی شده و متعاقبا به علت ذوب قسمی بسیار لشم و خطرناک است. اسب ها افتیده، بسیار به تکلیف شده و دسته مجبور می شود که پیاده راه بروند. آنها با هیچ مشکل شخصی مواجه نشدند، اما بومیان بر ایشان گفته که آنها خودشان غالبا با سرگیجی، ضعف (بیهوشی) و استقراق مواجه می شوند. قله هندوکش از گرانیات (سنگ خارا) خالص بوده است. برف در جانب جنوبی فقط برای چهار یا پنج میل امتداد دارد، در حالیکه طول آن در شمال به 18 یا 20 میل می رسد. این تفاوت اقلیم بنظر میرسد که مشخصه این مناطق باشد، چون دکتور لارد در کوتل سر- اولنگ که نزدیک هندوکش است، در می یابد که زمین در جانب جنوبی در محدوده 10 میل از قله بدون برف است، در حالیکه در جانب شمالی آن حدود 60 میل طول دارد. آنها در برگشت خویش معادن غنی سرب فرنجیل را دیده و کارهای زیرزمینی آن چنان شدید بوده که بررسی آنها حدود سه ساعت را در بر می گیرد. آنها کمی پائین تر از وادی غوربند به غار بزرگ فلگرید می رسند که حدود 3 یا 4 صد یارد را مورد بررسی قرار میدهند، اما هیچ چیزی به استثنای بعضی چکیده های آهکی شفاف پیدا نمی کنند. معلوم می شود که تمام مملکت پُر از منرال (مواد معدنی) است.

کوهستان

وقتی دو رفیق همسفر ما مصروف سفر دلچسب و هیجانی خویش بودند، لئنانت وود و من به گردش در کوهستان ادامه دادیم. ما حدود چهار میل در شمال چاریکار مملکتی را یافتیم که 100 فتن از زمین پائین بوده و یک صحنه بی نظیر زراعتی را به نمایش می گذاشت. از طریق این حوزه یا وادی دریاها غوربند، پروان و پنجشیر جریان می یابد که از تمام آنها عبور کردیم. آنها در این موسم شفاف، سریع و با بستر سنگی بوده و به آسانی قابل عبوراند؛ اما در موسم بهار و تابستان بسیار می پندند. تمام آنها در مخروطه مشهور بگرام یکجا شده و با گذشتن از جولگه و تگاب به تنگی غارو می رسد (حدود 20 میل از کابل)، جائیکه یک آبشار بوده و قایق رانی را ناممکن می سازد. اینجا یکی از بزرگترین سرگرمی مردم برای به دام انداختن ماهیان بهنگام پرش از این آبشار است. ما پس از قطع دریای غوربند داخل کوهستان خاص یا یک مملکت غنی و بی مانند شدیم. اینجا وسعت زیادی نداشته، شکل آن مانند حلقه از یک دایره است که طول آن حدود 16 یا 18 میل و

عرض آن 5 یا 6 میل می باشد. حاصل خیزی و بهره دهی خاک از هنرمندی مردم بوجود می آید، کسانیکه پته یا لبه بالای لبه گذاشته، زمین را از کوه های سنگی تشکیل نموده و تمام آنرا با مراقبت و جانفشانی زیادی آبیاری می کنند که قابل تحسین است. کاریزها را میتوان غالباً در ارتفاع 50 یا 60 فوت در کوهها دید که به هر بلندی و وادی رهنمائی میشود تا آب خود را در مزرعه های خاکی خالی کنند. بصورت آشکار آبیاری توسط جویبارهای طبیعی نسبت به کانالها یا مسیرهای زیرزمینی به مراتب اقتصادی تر است. در نزدیکی چاریکار یکتعداد کانال های مصنوعی مجلل وجود دارد که به اساس گفته مردم، مربوط به روزگار تیمور است. کانال ها یا توسط حکومت کنده می شود یا روستاها کارهای مشترک می کنند. در صورت کار حکومتی، عواید اشتقاقی زیاد بوده و از هر محلی که می گذرد، سالانه 100 روپیه از آن محل اخذ می شود. آب در بعضی بخش های مملکت و پس از عبور از آن یک امتعه رایگان می شود، اما در جاهای دیگر محتاطانه توزیع شده و به فروش می رسد. قطع جویبار به عرض 10 انگشت و عمق 5 انگشت می تواند 8 خروار غله را آبیاری کند. اما سویی استفاده زیادی در توزیع آب صورت گرفته و صاحبان زمین های قسمت پائین کانال غالباً مجبور اند از اقدامات کسانی مراقبت کنند که در قسمت بالای کانال زندگی کرده و حتی به آنها رشوه میدهند تا با قطع آب به مزرعه ایشان صدمه نرسانند؛ بعضی اوقات جنگ بر سر آب صورت می گیرد. برای آبیاری یک زمین 20 خرواری در یکشب، گاهی از 50 تا 100 روپیه داده می شود.

قیمت بلند زمین

من در باره قیمت زرع و کار در این مملکت معلومات زیر را بدست آوردم. یک مالک زمین که زمین خود را می کارد، حدود یکسوم مجموع تولید آنرا برای کاشت، پرورش و برداشت آن پرداخت می کند. دولت نیز یکسوم آنرا گرفته و یکسوم باقیمانده به مالک میماند. در اینصورت، او دانه و آب برای آبیاری را نیز تامین میکند. اگر مالک، گاو و تمام مواد مورد نیاز را تامین کند، کارنده کار در اینصورت فقط یک ششم را برای زحمات خود مستحق می شود. در اینجا استخدام کارگر روزمزد معمول نیست؛ اما وقتی یک شخم، دو مرد و یکجوره گاو آهن اجاره شود، اجوره ها نیم روپیه خان (معادل سه - هشت روپیه کمپنی) در روز است. افغانستان یک مملکت ارزانتر از پارس است، زیرا غله بسیار وافر است. البته بازدهی دانه کاشته شده با در نظر داشت خصلت دانه و کیفیت خاک متغیر است. گندم از 10 تا 16 چند و بندرت بیش از 15 چند حاصل میدهد؛ برنج 16 یا 18 چند و جوار از حدود 50 چند حاصل میدهد. بهترین خاک در ناحیه کابل عبارت از ده افغانی (یک روستا در حومه کابل) است که یک جریب زمین آن (نیم ایکر انگلیسی) حدود 10 تومن یا 200 روپیه حاصل داده و در پهلوی مفاد مالک، یک عاید بلند حدود 40 برای حکومت میدهد؛ اما این زمین ها که در آن سبزیجات پرورش داده می شود، فروش آن مفاد زیاد دارد، زیرا افغان ها گلپی، زردک و شلغم را نگهداری می کنند، (هم چنانکه ما کچالو را می کنیم) با گور کردن آنها در زمین و پاشیدن یکمقدار خاک کم در بالای آن که تا ماه اپریل تازه میمانند.

ریگ روان

بعضی بومیان کوهستان مشابهت زیادی با مردم ماورای کوه ها داشته و آنها برایم عنعناتی را تکرار کردند که به اثبات می رساند آنها هندوکش را در روزگار تیمور قطع کرده اند. آنها در چندین محل ترکی خراب صحبت کرده و در بین روستاها دو دهکده بنام توغ ویردی و توغ بوغه نام داشت. با آنها در اینجا یک نژاد دلچسب باشند وادی پنجشیر بوده و به لهجه پشه صحبت می کنند که در باره آنها بصورت کوتاه اشاره می کنم. یکتعداد مردم بنام افغان های صافی باشند نجراب (یک وادی گسترده در شرق کوهستان و عمیقاً فرو رفته در کوه های هندوکش) اند.

از آنجائیکه ما حالا در مجاورت "ریگ روان" قرار داشتیم، گردشی در آن کردیم. این یک پدیده مشابه آنچیزی است که در جبل نقوس یا کوه های صدا دار در جوار تو در بحیره سرخ دیده می شود. امپراتور آنرا چنین توضیح میدهد: "در بین جلگه ها یک کوه کوچکی وجود دارد که در آن یک زمین ریگی قرار داشته و از بالا تا پائین می رسد. آنها او را خواجه ریگ روان مینامند: آنها میگویند که در موسم تابستان صدای دهل و نغاره از ریگ بوجود می آید."

توصیف بابر در حالیکه بسیار جالب است، کاملاً درست بنظر میرسد. ریگ روان حدود 40 میل در شمال کابل، بطرف هندوکش و نزدیک قاعده کوه ها قرار دارد. دو تیغه کوه از باقیمانده جدا شده، امتداد یافته و با یکدیگر چسبیده اند. در نقطه تقاطع و جائیکه میلان کوهها یک زاویه حدود 45 درجه ساخته و تقریباً 400 فوت ارتفاع

دارد، یک صفحه ریگی که مانند ساحل بحر خالص است، به عرض حدود 100 یارد از بالا تا پائین فرش شده است. وقتی این ریگ توسط یکتعداد مردم لغزنده به پائین حرکت می کند، یک صدا بوجود می آید. ما در آزمایش اولی بطور واضح دو صدای بلند و خالی شنیدیم، مانند آنچه توسط یک دُهل کلان تولید می شود. اما در دو آزمایش بعدی هیچ چیزی نشنیدیم: شاید پیش از آنکه دوباره عین اثر تولید شود، ریگ به آرامش و زمان نیاز داشته باشد. باشندگان باور دارند که صدا فقط در روزجمعه شنیده می شود؛ آنهم به اجازه خاص روحانی ریگ روان که در جوان آن دفن است. موقعیت ریگ بسیار جالب است، چون چیز دیگری در اطراف آن وجود ندارد. روی ریگ روان بطرف جنوب است، اما باد پروان که قویا از شمال و برای بخش زیاد سال میوزد، احتمالا یک جریان مخالف (گردباد) تولید (ته نشین) می کند. خشونت (شدت) این باد به حدی است که تمام درخت های آنجا بطرف جنوب خمیده بوده و مزارع پس از هر چند سال به پاک کاری دوباره جغل و سنگی نیاز دارند که باعث ضیاع خاک می شود. کوههای اطراف آن عمدتا از گرانیت یا میکا (شیشه معدنی) ساخته شده، لیکن ما در ریگ روان ریگ میده، چونه، سلیت (سنگ متورق) و کوارتز یافتیم. در نزدیک نوار ریگ یک پژواک قوی وجود داشته و عین ترکیب سطح که باعث آن می شود، بدون شک با صدای این ریگ متحرک ربط دارد.

تئوری پدیده ریگ روان

در یک شماره اخیر "مجله انجمن آسیائی کلکته" خلاصه یک نامه از لتنانت ویلستید مربوط بحریه هند وجود دارد که او در آن کوه صدا دار در بحیره سرخ را توضیح می دهد که همچنان توسط گری و سیتزن ذکر شده است. با آنهم معلوم می شود که تفاوت های در نوع صدای تولید شده در دو محل وجود دارد؛ اما من تصور میکنم هر دو میتواند توسط نظریه داده شده توسط آقای جیمز پرینسیپ بارتباط جبل نقوس تشریح گردد که می گوید، این اثرات کاملا نتیجه "تکرار ضربه اصابت هوای اهتزازی در یک محراق پژواک است". ما در هر صورت، نمونه دیگر این پدیده را در ریگ روان داریم که برانگیزنده کنجاوی علاقمندان اکوستیک (صوت و صدا) است. ریگ روان از فاصله دور دیده می شود؛ موقعیت ریگ چنان عجیب و غریب است که تصور میشود کوه به دو حصه قطع شده و مانند یک کیسه ریگ از روزنه فوران می کند: با آنهم احتمال آن وجود دارد که توسط باد آورده شده باشد.

تشنج و حوادث طبیعی در این بخش جهان فوق العاده عام است. بابر یکی از آنها را ذکر می کند که در زمان او در این جلگه رخ داده است: "در بعضی محلات ارتفاع زمین به اندازه یک فیل بلندتر از سطح اولی بلند رفته و در محلات دیگری به همین اندازه پائین رفته است". یک زلزله شدید شش سال پیش در کابل رخ داده و لرزه ها غالبا دو یا سه بار در ماه واقع شده است. ما کم از 3 لرزه را بتاريخ 14 دسمبر و تعداد زیاد دیگر آنرا پیش و پس از آن نداشتیم: اما تمام آنها خفیف بوده اند. یک لرزش گذرا با صدای غرشی که بنام "گاوزور" یاد می شود و باید از "زلزله" فرق شود، اصطلاح مروج باشندگان است وقتی یک حرکت لرزشی بوقوع می پیوندد.

تصور مسلمانان از جیولوجی (زمین شناسی)

پژوهش های زمین شناسی و مشابه آن در کوهستان بطور طبیعی باعث ایجاد سوالات در مورد هدف خاصی گردیده که ما دنبال می کنیم. من به یک مسلمان گفتم، "ما در جستجوی بقایای عضوی از یک دنیای قدیم هستیم". پس از تصدیق من که عیسویان و مسلمانان در موضوع طوفان {نوح} موافقه دارند، او گفت که، "وقتی از محمد پرسیده شد که پیش از دنیا چه وجود داشت، او جواب داد، دنیا؛ و او عین جواب را هفت بار تکرار کرد. لذا من میتوانم بخوبی انگیزه پژوهش شما را درک کنم". شخص دیگری که با او عین مکالمه را داشت، گفت، "ما حتی خود را نمی شناسیم؛ لذا ما از گذشته و حال چه میدانیم؟" با آنهم ملاحظات دوست اولی من بخوبی نشان میدهد، احتمالا زیاد مشکل نیست برای مسلمانان اسراری را توضیح داد که زمین شناسان در سالهای اخیر چنان پیروزمندانه آشکار کرده اند.

استوپه (برج/گنبد) های بگرام

ما پس از یک سفر لذت بخش خواستیم از مسیر شهر باستانی بگرام به کابل برگردیم. تصور میشود که این همان "الکساندریه زیر قفقاز" باشد؛ امتیاز کشف آن به آقای میسن میرسد که در جریان چندین سال هزاران سکه های این محل را از دل خاک بیرون آورده که در یک جلگه وسیع قرار داشته، میل ها گسترش داشته و با تومولی (پشته روی قبر) پوشیده شده است. یک ارگ دارای طبیعت مستحکم و در یک موقعیت فرماندهی که

بالای زمین پست کوهستان مشرف بوده و سه دریا در قاعده آن قرار دارد. این ارگ توسط بعضی ها بنام "کافر قلعه" و توسط سایرین بنام برج عبدالله یاد می شود. حالا هیچ بخش آن مسکونی نیست، اما هنوز هم میتوان کاریزهای وسیع آنرا ردیابی کرد و اگر ترمیم شوند، حاصل خیزی مملکت را قویا افزایش خواهد داد. موقعیت آن برای پایتخت بسیار مناسب است؛ خشک، هموار و مرتفع در یک مملکت غنی و نزدیک قاعده کوتل های که به تاتار هدایت می شود. در فاصله چند میلی آن در توپدره و جولگه، دو مخروبه کنجکاوانه از اعصار باستان وجود دارد که بنام "توپه ها" یاد می شود. آنها باز شده، محتوای جعبات و سکه های آن اثبات کننده عمر آنهاست. یکی دیگر از آنها بنام سرباولی در نجراب و در نزدیک یک مغاره قرار داشته، با یک پوش آبی لعابدار پوشانیده شده که هنوز دست نخورده بوده و باعث تشویق کاوش های آینده میشود. من وارد نقد این کاوش ها نمی شوم. در مورد باستانی بودن آن شکی وجود نداشته و ما فقط با عبور از آنها یکتعداد سکه ها یافتیم. من خود را با یک رسم توپوگرافیکی محتاطانه تمام آنها قانع ساختم که به دوست خود جنرال کورت در لاهور انتقال دادم که اشتیاق زیادی بخاطر آن ابراز داشت. باور دارم که او آنرا به پاریس انتقال داده و حالا در آرشیف های انجمن آسیائی آن پایتخت قرار دارد.

مرغان آبی

دریاهای این جا دارای ماهیان زیادی بوده و طوریکه برای من معلوم شد، مرغابی نیز دارد که من بر آنها فیر کردم؛ اما با کمال تعجب دریافتم که آنها مرغان مصنوعی بوده و بطور تحسین آمیزی ساخته شده اند که باعث فریب نمایندگان طبیعی آنها می شود، طوریکه مرا فریب دادند، زیرا هزاران مرغابی در این موسم جلب آنها گردیده و در جریان شب توسط روستائیان بدام انداخته می شوند. مرغ- آبی در این بخش ها فراوان است: من یک مجموعه نه کمتر از 45 نوع متفاوت مرغابی ساختم و کاملاً آشکار بود که تعداد زیاد دیگری وجود دارد. مقبول ترین آنها مرغابی سرخ بزرگ و مرغابی وحشی است که در حالت وحشی مانند مرغابی اهلی معلوم میشود. آنها در پهلوی مرغ- آبی برای پوست یک پرندۀ دیگری عبور کننده بنام "کجیر" را آوردند که وقتی پروبال های او کنده شد، مقدار زیادی درپائین آن باقی ماند که اکثراً در پوستین ها استفاده می شود. اما مرغ سعادت (کیمپای) کوهستان "کبک دری" بود که یک پرندۀ کمی کوچکتر از یک فیلمرغ و از گونه کبک است. این مرغ بار اول برای ما در غوربند تهیه گردید، اما وقتی برف میبارد، در نزدیک کابل هم یافت می شود. در میز غذا توسط هیچ پرندۀ دیگری تفوق نمی یابد؛ اما وقتی گرفته می شود، باید کشته شود، زیرا مزۀ خود را در حالت اهلی از دست میدهد. "داغدار" یکنوع مرغ (هوبره) دیگر نیز در اینجا وجود داشت.

حیوانات

فعال ترین جستجو در کوهستان بخاطر حیواناتی است که پوست دارند، زیرا تقاضای زیادی در کابل دارد. در اینجا حدود 8 یا 10 گونه متفاوتی یافت می شود که در بین آنها سیاه گوش، گورکن و موش خرما است؛ اما مهم ترین حیوانی که در جستجوی آن می باشند، "دله خفک"، یک جانور بزرگ دارای رنگ خاکستری میباشد که گردن آن سفید است؛ یکنوع موش صحرایی دم دراز و موش هزاره که یک جانور بی دم است، برای ما آورده شد. خارپشتک نیز فراوان است. موش خرما کوهی نیز آورده شد، اما خرگوش ها در این مملکت زیاد نبوده و اندازه آن کوچک است؛ به استثنای مرغ- آبی چیز دیگری وجود ندارد که بازی نامیده شود، با آنها افغان ها هر چیزی را که پوست داشته باشد شکار می کنند. خرس های دارای رنگ سرخ نصواری و گرگ ها در زمستان ظاهر می شوند؛ همچنان روباه های سرخ و روباه های معمولی که بزرگتر از هند اند. مردم در بارۀ "سگ کوهی" زیاد سخن میزنند که از مملکت هزاره آورده می شود، اما من شک دارم که این واقعا سگ وحشی باشد، زیرا آن منطقه هیچ چوب یا جنگل ندارد. بیشتر در جستجوی جوانتر های آن می باشند. در اینجا حیوان دیگری مانند گورکن ما وجود دارد بنام "تبرگام" که در زمستان پائین می شوند. آنها برای ما یک پرندۀ بنام "عنکاش" از نجراب آوردند که یا شاهرخ یا کرگس است. بعضی نمونه های خوب گوسفند و بز وحشی در اینجا دیده شده است. آنها بومیان هندوکش اند؛ برای مشخصات کامل این حیوانات به گزارشات بسیار درست دکتور لارد مراجعه شود (که در ضمیمه 4 داده شده است).

برگشت به کابل

ما در مسیر خود در افسرای پیاده شدیم (یک روستای حدود 20 میل از کابل). چندین خانواده در یکی از باغ های آن در زیر درخت ها اقامت داشتند، یک چیزیکه در موسم تابستان در این مملکت عام و رایج است. تعداد زیادی از آنها مصروف آماده کردن شیرۀ انگور بودند که بنام "شیره" یاد می شود. آنها اولاً انگور کشمش

پخته را در یک سبد فشار می دهند که شربت آن داخل یک ظرف می شود، پس از آن ظرف را بالای آتش گذاشته و جوش می دهند: که در ساختن شربت استفاده می شود. پوست و تفاله انگور را برای گاو ها و اسب ها می دهند. وقتی که در زیر یک درخت نشسته و مصروف مشاهده این پروسه از یک فاصله کم بودم، یک دوشیزه یکمقدار کباب برایم فرستاد که بدور یک خمچه بید و خوب درست (کباب) شده و با خوردن آن پس از یک سفر حدود 30 میل فوق العاده لذت بردم. تصور می کنم شاید مرهون مداخله افسر همراه خود برای مدنیت خوب آن دوشیزه باشم، اما بار من در عقب بوده و باید دوچند مشکور باشم. من بعدا داخل خانه یک هندو در شهر شده، باقیمانده روز را استراحت کرده و بطور آشکار باعث خوشحالی تمام همسایگان میزبان خود شدم؛ من طوری نشسته بودم که تمام آنها می توانستند از هر جهت نیم نگاهی (دزدی) بر من اندازند، طوریکه من در یکی از حجره های مرکزی بسته شده باشم. صبح بعد وقت برخاسته، از کوتل پائین مناره و جهیل گذشته و بزودی خود را در کابل یافتیم. ما در مسیر خویش چندین مسافر را دیدیم که اکثریت آنها زنان بوده و عجله داشتند تا از طریق کوهها عبور نموده و به اندراب برسند. تمام آنها بر پشت اسب سوار بودند؛ یک اسب بعضا یک زن، طفل او و یک دختر برده (کنیز) را انتقال می دهد. آنها بسیار خوب پوشیده بودند تا از سردی حفاظت شوند و مردان دارای جوراب های خالدار پشمی بودند که تا ران بوده و فوق العاده راحت معلوم میشد. با داخل شدن از این جانب کابل، برای ما، دو پشته در نزدیک بالاحصار نشان داده شد که بنام "خاک بلخ" یاد می شود، با روایت از یک عنعنه که وقتی افغان ها آن شهر را گرفتند، کیسه (جوال) های غله خود را با خاک آن نیمه پر کرده و پس از انتقال در جای انداخته اند که حالا قرار داشته و بحیث جایزه فتح شناخته می شود. اما من تشویش دارم، زیرا این تپه ها بسیار بزرگ بوده و خاک آن شباهت بسیار زیادی به خاک اطراف خود دارد، نسبت به اینکه این افسانه افتخاری را بپذیریم.